

تحلیل ساختاری داستان رستم و شغاد

ربابه باقری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دکتر فاطمه مجیدی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

چکیده:

داستان رستم و شغاد یکی از داستان های خواندنی شاهنامه است . این داستان را می توان با روشهای مختلف بررسی کرد یکی از این روش ها تحلیل ساختاری است که به وسیله ی آن اجزای تشکیل دهنده ی داستان و ارتباط آن ها با یکدیگر و نیز ارتباط آن ها با کل داستان بررسی می شود . در این مقاله ابتدا عناصر داستانی داستان رستم و شغاد مشخص می شود سپس بر اساس نقد ساختاری ، پاره ها و بخش پاره های داستان استخراج می گردد . در پایان هم کنش ها ی شخصیت های داستان و میزان آنها به کمک جدول و نمودار بیان می شود.

کلید واژه: رستم ، شغاد ، کابل خدای، تحلیل ساختاری

مقدمه

آثار ادبی را شاید بتوان به قلعه هایی همانند کرد که هر منتقد می تواند به شیوه های مختلف و با ابزارهای متفاوت بدان راه یابد و بسته به شیوه و ابزاری که بر می گزیند چشم انداز های متفاوتی از آن را بر ما عرضه کند .

پیدایش شاخه ها و مکتب های متنوعی از نقد، همچون نقد تاریخی، نقد اخلاقی، نقد اجتماعی، نقد بلاغی، نقد ساختاری و ... از این واقعیت حکایت دارد که متن ادبی اثری چند لایه و تفسیر پذیر است که بسته به شیوه ی نقد می توان بر داشت های متنوع و گاه متفاوتی از آن عرضه کرد .

نقد ساختاری یکی از شیوه های نقد است که اثر ادبی را همچون اثری ساختمند و منسجم مورد بررسی قرار می دهد . نقد ساختار گرایانه یکی از سبک های نقد هنری است که ریشه ای اروپایی دارد و پیشروان آن ولادیمیر پراپ روسی و کلودروی استراوس فرانسوی اند . این سبک در نقد ادبی نقش مستقل دارد و دارای رابطه ی تنگاتنگی با زبان شناختی ساختاری است . در این نقد ساختار یعنی نظام ؛ در هر نظام جزء جزء اجزا به هم ربط دارد و کل اجزا مانند یک ساعت کار می کند و کار هیچ جزئی بیرون از کار اجزا نیست . در این شیوه از نقد منتقد می کوشد اثر ادبی را بر اساس اصول تثبیت شده ی آفرینش هنری نقد کند . یعنی در نظر منتقد آن چه نیازمند توجه است ساختار اثر است نه مفاهیم اثر ادبی . منتقدان این سبک اثر ادبی را از نظر ترکیب بندی ، هماهنگی ، وزن و آهنگ به ویژه تناسبات هندسی برای خواننده موشکافی و نقد می کنند.

نقد ساختاری از سه مرحله تشکیل می شود :

- ۱- استخراج اجزای ساختار اثر
- ۲- برقرار ساختن ارتباط موجود بین اجزا
- ۳- نشان دادن دلالتی که در کلیت ساختار اثر هست .

شیوه ی کار پراپ در نقد ساختار گرا بر تجزیه ی عنصر های سازنده قصه و سپس تحلیل نظام وار آن ها ، بن مایه ها و نقش ها استوار است : به گونه ای که هر یک از عنصر ها از یک سو با عنصر های پیش و پس خود و از دیگر سو با کل داستان ؛ پیوند پویا داشته باشد .

بر این اساس در این نوشتار داستان رستم و شغاد نقد می شود . این داستان از دیدگاه نقد ساختاری کمتر مورد توجه قرار گرفته است جز در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» که از دیدگاه ریخت شناسی تحلیل شده است . شیوه ی کار به این ترتیب است: ابتدا خلاصه ای از داستان ذکر شده و سپس در پی ارائه ی پیش زمینه ی داستانی آن و همچنین مشخص کردن عناصر داستانی از قبیل طرح ؛ درون مایه ؛ زمان و مکان و ... به بررسی شخصیت های بارز داستان می پردازیم .

در ادامه داستان تحلیل ساختاری می‌شود تا از رهگذر این تجزیه و تحلیل ارتباط و پیوستگی اجزای داستان آشکار شود. چون کنش‌های شخصیت‌های اصلی داستان کم است و بیشتر به گفت و شنود می‌پردازند مهم‌ترین گفت و شنودها بیان می‌شود. و در انتها کنش‌ها یا خویش‌کاری‌های شخصیت‌های داستان هم ذکر می‌شود. از نظر «پراپ» خویش‌کاری یعنی «عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد تعریف می‌شود». و سرانجام میزان کنش‌ها و نحوه‌ی پراکندگی آنها در طول داستان در نمودار نشان داده می‌شود.

خلاصه‌ی داستان

زال را کنیزی نوازنده و خنیاگر بود، از او پسری زیبا که از هر نظر به سام سوار می‌مانست به دنیا آمد که پدر او را شغاد نام نهاد. اختر شناسان اختر او را شوم پیش بینی کردند و به زال گفتند چون به مردی رسد بر دست او تخمه‌ی سام نیرم تبا خواهد شد. زال از بازی سرنوشت به خدا پناه برد و پس از آنکه دوره شیرخوارگی فرزند به سر آمد وی را به کابل نزد پادشاه آن سرزمین فرستاد. شغاد در کابل مراحل رشد را پشت سر گذاشت و چون به کمال رسید دختر کابل خدای را به زنی گرفت.

کابل خدای همه ساله به رستم باژ می‌داد و چون شغاد را به دامادی برگزید چشم داشت که رستم به دلیل وجود برادرش در دستگاه فرمان‌روایی کابل از گرفتن باج از کابلیان چشم‌پوشد، اما به زودی باژستانان زابلستان آمدند و چون سالهای پیش باژ مقرر را از کابلیان باز ستدند. شغاد این را نشانه بی‌مهری رستم به خویش گرفت و به شاه گفت: حال که رستم شرط برادری را به جای نمی‌آورد و از ما چون دشمنان باج می‌ستاند همان بهتر که او را به نیرنگ به کابل بکشانیم و از پای در آوریم. آن‌گاه بر آن نهادند که کابل خدای در حضور بزرگان به شغاد پرخاش کند و بی‌ارجی وی را در چشم بردار به رخ وی بکشد و در پی آن شغاد به قهر به زابل نزد رستم رفته و او را به آمدن به کابل و تنبیه شاه کابلستان بر انگیزد.

سرانجام روزی توطئه را عملی کردند و رستم با شنیدن سخنان تحریک‌آمیز شغاد، بازواره و صد سوار و صد پیاده به همراه وی به کابل آمد. کابل خدای که برای کشتن رستم به پیشنهاد شغاد چاهساری سر پوشیده و پر از تیغ و نیزه در نخجیر گاه تدارک دیده بود با ورود رستم به شهر خویش زنهار خواهان به پیشواز وی آمد و از گناه رفته پوزش طلبید و تهمتن از سر تقصیر او در گذشت و با او و بزرگان کابل به بزم نشست. شاه در این میان از نخجیر گاه کابل سخن به میان آورد و جهان‌پهلوان را به شکار فراخواند. رستم دعوت او را پذیرفت و بازواره و یاران به سوی نخجیر گاه به راه افتادند و در آنجا همه در چاه‌ها فرو غلتیدند و

رخش و رستم نیز زخم های کاری برداشتند ، اما رستم به چالاکي خود را از بن چاه بیرون کشید و در واپسین لحظه های زندگی از برادر نیرنگ باز خواست تا برای آنکه مبادا پیش از مردن طعمه ی شیر درنده ای شود کمان او را به زه کند و با دو تیر در کنار وی بگذارد . شغاد چنین کرد و رستم به چابکی کمان را برداشته تیری در آن نشانند و به سوی او نشانه گرفت . شغاد از بیم جان خود را در پس چناری که نسال پنهان کرد اما رستم با تیری او را به درخت دوخت و با تیری دیگر او را از پای در آورد و پس از سپاسگزاری از خداوند که او را به گرفتن کین خویش در واپسین دم زندگانی از دشمن جانستان کامروا کرده بود جان به جان آفرین باز پس داد . پس از آن فرامرز جنازه ی رخش و رستم را از کابل به زابل آورد و کین رستم و زواره را از کابلان گرفت. (شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱ - ۳۱۳ ، صص ۷۸۶-۷۹۵)

پیش زمینه ی داستان

فردوسی در نظم شاهنامه از مآخذی استفاده کرده است . از این مآخذ در درجه ی اول باید شاهنامه ی ابو منصورى را نام برد و سپس داستان هایی را که در باب رستم و خاندان گر شاسپ وجود داشته و گویا جامع و راوی آنها آزاد سر و نامی بوده است . این آزاد سرو با احمد بن سهل (م . ۳۰۷) از بزرگان خراسان که داعیه ی امارت داشت در مرو به سر می برد و فردوسی که سالها بعد از او از روایتش راجع به قتل رستم استفاده کرد ناچار کتاب او را که در اخبار رستم نوشته بود در دست داشت و آن داستان را از دفتر به گفتار خویش در آورد . پس راوی داستان طبق گفته ی فردوسی فردی به نام « آزاد سرو » است چنان که می گوید:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر ز دانش سری پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
بسام نریمان کشیدی نژاد	بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم کنون آنچه ازو یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱-۵)

از عبارت « سخن را یک اندر دگر بافتم » می توان پنداشت که منظور فردوسی این است که هم صورت مشور روایت را به نظم در آورده است و هم به پاره های پراکنده روایت نظم و انسجام داستانی بخشیده است.

درون مایه های داستان

- تقدیر حزم و احتیاط را از آدمی می گیرد و او را نسبت به حقیقت کور می کند :
- به چیزی که آید کسی را زمان بیچد دلش کور گردد گمان
- از مرگ گریزی نیست .
- وجود مکافات دنیوی
- تحقیر و خوار داشته شدن ، آدمی را تا مرز جنایت می برد .

شیوه ی نقل قول

نقل این داستان مثل بیشتر داستان های شاهنامه به شیوه ی سوم شخص است . شاعر طی مقدمه ای سی و یک بیتی ضمن به دست دادن ماخذ نقل این داستان در باب کل شاهنامه به وضوح از زندگی خود سخن می گوید و شاه معاصر خویش را می ستاید و انگیزه های خود را از سرودن این اثر بزرگ باز گو می کند . این داستان مثل داستان های رستم و سهراب ، رستم و اسفندیار ، سیاوش و سودابه ، فرود سیاوش و ... در عین حال که از دلکش ترین داستان های شاهنامه اند منظومه هایی با غنای تراژیک اند . همه ی این داستان ها نمایش تلخ مظلومیت انسان اند که شیرینی سخن فردوسی آنها را به گونه ی شاهکارهایی فنا ناپذیر در آورده است . در تمام این داستان ها انسان با ستیز در سر نوشت مغلوب می شود و نبرد میان بخشش و کوشش با پیروزی بخشش و از پای در آمدن کوشش ختام می پذیرد .

زمان و مکان داستان

در داستان های حماسی زمان و مکان در شکل دادن به روند حوادث نقش چندانی ندارند و اصلا یکی از ویژگی های حماسه بی زمانی و جهانی بودن آن است . استاد ذبیح الله صفا در کتاب حماسه سرایی در ایران درباره ی زمان و مکان در شاهنامه و داستان های آن می گوید : در شاهنامه مانند سایر حماسه های طبیعی زمان و مکان را ارج و بهایی نیست . (سرامی ، ۱۳۷۳ : ص ۸۸۶)

اما اگر بخواهیم برای این داستان مکانی در نظر بگیریم « نخجیر گاه کابل » همان قتلگاه رستم خواهد بود .

طرح داستان

پیوستگی منظم اعمال و حوادث داستان که مبتنی بر رابطه ی علت و معلولی است طرح نام دارد . طرح بر سلسله حوادث داستان وحدت هنری می بخشد و آن را از آشفتگی می رهاند .

فردوسی به خوبی توانسته است از عهده ی این کار بر آید : طرح داستان به گونه ی زیر است :

- چون رستم حق خویشاوندی را نگه نداشت شغاد با همراهی کابل شاه او را به قتل می رساند .
- رستم چون دید که بردار او را با مکر و حيله از پای در آورد در آخرین لحظات مقابله به مثل می کند .
- فرامرز هم به کین خواهی پدر و عمو به کابل لشکر کشی و کابل شاه و کابلیان را نابود می کند .

قهرمانان داستان

قهرمانان این داستان زال ، شغاد ، کابل خدای ، رستم ، فرامرز ، مادر شغاد ، زواره و بالاخره رخس و تقدیرند .

از میان آنان فرامرز ، مادر شغاد و زواره نقش اصلی را بر عهده دار نیستند . مادر شغاد تنها نقش طبیعی همه ی مادران را که فرزند زایی است در سر آغاز داستان بازی می کند و پس از آن برای همیشه در غبار گمنامی فرو می رود .

زواره برادر رستم نیز نقش همراه را برای قهرمان اصلی یعنی جهان پهلوان داراست ، هر چند سر نوشت او و قهرمان اصلی به هم باز بسته است . فرامرز پسر رستم نیز نقش فرعی دارد و کارش اطاعت فرمان پدر بزرگ در باز آوردن جنازه ی رستم و لاشه ی رخس به زابلستان و سپس ستاندن کین پدر و عموی خویش است . زال نیز نقشی جنبی و غیر فعال دارد .

کابل خدای که بعد از رستم و شغاد از قهرمانان اصلی داستان است چرا که شغاد با همداستانی او نقشه ی قتل رستم را می کشد . شخصی است که به خوبی می تواند جلوی دیگران نقش بازی کند . نقش بازی ماهرانه ی او زمانی که در حضور بزرگان شهر به شغاد خشم می گیرد و یا زمان ورود رستم به کابل که زنهار خواه به پیشواز او می آید و از او پوزش می خواهد ، موفقیت شغاد را در اجرای نقشه ی قتل حتمی می کند .

در نبود شغاد نخجیر گاه کابل را برای مرگ رستم آماده می کند . آماده سازی نخجیر گاه مثل رفتارش دروغین و فریبنده است . در شب بزم آنچنان به توصیف نخجیر گاه می پردازد و آن را در چشم رستم می آراید که رستم بی هیچ تاملی دعوت او را برای رفتن به شکار (قتلگاه) قبول می کند

این شخصیت شباهت در آخرین لحظات مرگ رستم بر بالای چاه می آید و باز هم نقش بازی می کند :

بدو گفت کای نامدار سپاه چه بودت برین دشت نخجیر گاه

شوم زود چندی پزشک آورم
مگر خستگی‌هاست گردد درست
ز درد تو خونین سرشک آورم
نباید مرا رخ به خوناب شست

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۸۱ - ۱۸۳)

و رستم که دیر به خبیث بودن این چهره پی برده است می گوید :
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
سرآمد مرا روزگار پزشک
فراوان نمائی سراید زمان
که ای مرد بد گوهر چاره جوی
تو بر من می‌لای خونین سرشک
کسی زنده بر نگذرد باسمان

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۸۴ - ۱۸۶)

باید در نظر داشت که پادشاه کابل ، مهرباب ، نیای مادری رستم است . کسی که از ازدواج دخترش رودابه با زال که فردی بیگانه (ایرانی) بود ناخرسند است .

رستم

در این داستان رستم ، نه در هیئت جهان پهلوان که در قالب پادشاهی خام و کم تجربه آشکار شده است . پادشاهی که مراعات خویشاوندی و گوهر خویش را نمی کند . پادشاهی که از سرزمین برادر خویش باج می گیرد و برای رسیدن به درم ، کابلستان را به هم می زند . اهل حزم و احتیاط نیست و به سادگی فریب می خورد و هر حرفی را باور می کند . وقتی از شغاد می شنود که شاه کابل او را بابت بی‌اعتنایی رستم به وی خوار کرده است بی‌تامل خشمگین می شود و تصمیم به جنگ با کابلیان می گیرد .

چو بشنید رستم برآشفتم و گفتم
از او نیز مندیش وز لشکرش
که هرگز نماند سخن در نهفت
من او را بدین گفته بیجان کنم
بر او بر ، دل دوده پیچان کنم
تو را بنشانم بر تخت اوی
به خاک اندر آرم سر بخت اوی

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۱۰ - ۱۱۳)

اما پس از آنکه بسیج سپاه می کند و آماده ی جنگیدن می شود فریب تعریف های شغاد از خویش را می خورد که می گوید به جنگ نیازی نیست اگر نام تو را بر آب بنویسم کابلیان از ترس از خواب و آرام می افتند و برنامه ی جنگ با کابل خدای را به کناری می نهد و به قول امروزیان دورش را خط می کشد .

چنین گفت رستم که این است راه
زواره بس و نامور صد سوار
مرا خود به کابل نباید سپاه
پیاده همان نیز صد نامدار

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۲۳ و ۱۲۴)

وقتی هم به کابل می رسد و مهتر کابلی با نقشه ی قبلی به زنهار خواهی می آید و می گوید :

که گر مست شد بنده از بیهشی
سزد گر ببخشی گناه مرا
نمود اندر آن بیهشی سرکشی
کنی تازه آیین و راه مرا

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۳۷ و ۱۳۸)

او را می بخشد و بیش از پیش گرامی می دارد . بعد هم وقتی در بزم شاه کابل سخن از نخجیر گاه به میان می آورد و از گفتار او به شور می آید و فرمان زین کردن رخس و حرکت به سوی شکارگاه را صادر می کند.

ز گفتار او رستم آمد به شور
از آن دشت پر آب و نخجیر گور

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۵۰)

البته فردوسی دلیل این بی احتیاطی و زود جوش آوردن رستم را که انگار در عمرش شکار گاه خرم ندیده است چنین توجیه می کند :

به چیزی که آید کسی را زمان
چنین است کار جهان جهان
بپیچد دلش کور گردد کمان
نخواهد گشادن به ما بر نهان

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۵۱ و ۱۵۲)

نمایش خامی و بی احتیاطی و ساده لوحی جهان پهلوان وقتی کمال می گیرد که از مرکب خویش در درک موقعیت و احساس خطر عقب می افتد و خود و او را سر انجام فدای دهن بینی و سهل انگاری خویش می کند .

شاید خواننده پایان داستان را که طی آن رستم به نیرنگ موفق به ستاندن کین خویش از شغاد می شود حمل بر تند ذهنی و گریزی جهان پهلوان کند اما با اندکی تامل در می یابد که نیرنگ جهان پهلوان از آن روی که زیرکانه طرح شده است کار ساز نمی افتد بلکه به نتیجه رسیدن آن خامی و خنگی بیش از حد شغاد و در عین حال بد اختری اوست که چناری میان تهی را جان پناه خویش قرار می دهد .

رستم تنها پهلوان شاهنامه است که پیش از مرگ از کشنده ی خویش انتقام می گیرد و این توفیق را نشانه رستگاری و عنایت خداوند به خویش می شمارد و خطاب به برادر می گوید :

بدو گفت رستم ز یزدان سپاس که بودم همه ساله یزدان شناس
از آن پس که جانم رسیده به لب برین کین ما برننگذشت شب
مرا زور دادی که از مرگ پیش از این بی وفا خواستم کین خویش
بگفت این و جانش برآمد ز تن برو زار و گریان شدند انجمن

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۲۰۸-۲۱۱)

بدین سان جهان پهلوان می میرد و با مرگش بخش پهلوانی شاهنامه به پایان می رسد و حماسه ی ملی ایران رنگ و آهنگ تاریخ می گیرد .

شغاد

این داستان تنها داستان شاهنامه است که شغاد قهرمان آن است . نقش او نقش اصلی است و دشوارترین نقشی که حماسه ی ایران به عهده ی یک قهرمان گذارده است . او رستم را از پای در می آورد . شخصیت شغاد یک شخصیت استثنایی است . مادرش کنیزی خواننده است و شخصیت او شخصیت غلامان و بردگان است . رفتار او در قبال پدر زنش سر سپرده وار است . به خاطر رنجش اوست که جوش می آورد و بی آنکه از او بخواهد قتل برادر خویش را که شاه زابلستان و جهان پهلوان ایران است می پیچد ، آن هم به نامردی و نیرنگ . اکنون نگر و بی احتیاط است و اصلا به عاقبت کار نمی اندیشد . وقتی نقشه ی کشتن رستم را می کشد اصلا متوجه نیست که شکست و پیروزی در این توطئه هر دو به زیان او و خاندان زنش که برای خوشایند آنان چنان طرح خائنه ای را تنظیم می کند تمام خواهد شد .

آن قدر ساده لوح است که پس از موفقیت در به چاهسار انداختن رستم بی درنگ بالای سر جهان پهلوان ظاهر می شود و در پاسخ نکوهش او به جای آنکه شرکت خویش را در توطئه به گونه ای انکار کند (همانگونه که مهتر کابلی کرد و پس از وقوع حادثه بر بالین رستم شتافت و گریان گفت اگر بایسته می داند تا برای بستن زخم هایش پزشک بیاورد) پاسخ می دهد :

چنین پاسخ آورد ناکس شغاد که گردون گردان تو را داد داد
تو چندین چه نازی به خون ریختن به ایران به تاراج و آویختن

ز کابل نخواهی دگر بار سیم
 نه شاهان شوند از تو زین پس به بیم
 که آمد که بر تو برآید زمان
 شوی کشته در دام آهرمان

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۷۵ - ۱۷۸)

و با این اقرار به انبازی خویش در توطئه شک رستم را بر طرف می کند و او را در حالی که پیشتر گفته بود:
 برو با فرامرز و یکتاه باش
 به جان و دل او شکو خواه باش

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۷۴)

به خواستن کین خویش بر می انگیزد . تازه پس از این همه خامی و ناشیگری وقتی تهمتن از سر نیرنگ به دلیل واهی ترس از طعمه ی شیر شدن پیش از مرگ از او می خواهد تا کمان او را زه کرده و با دو تیر کنار دستش بگذارد ، با غرور چنان می کند و با دست خویش مرگ نا بهنگام خویش را رقم می زند .

شغاد آمد آن چرخ را بر کشید
 به زه کرد و یک بارش اندر کشید
 بخندید و پیش تهمتن نهاد
 به مرگ برادر همی بود شاد

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱۹۹ و ۲۰۰)

شاید اگر این خنده ی آخری را نمی کرد رستم از تصمیم خویش در کین ستاندن از او به خاطر ساده لوحی بیش از حدش می گذشت . از یکایک رویدادهای زندگی شغاد بوی اسارت می شنویم . انگار چرخ او را از اول تا آخر برای اجرای نقشه ی بزرگ خویش که از پای در آوردن پهلوانی بود که روزی به او دهن کجی کرد ، پرورده بود و بس .

رخش

چون در این داستان رخس یار با وفای رستم هم کشته می شود خالی از لطف نیست که نگاهی کوتاه بر زندگانی او داشته باشیم .

یکی از قوانین کلی داستان های حماسی و یکی از شرایط تخلف ناپذیر پهلوان حماسه داشتن مرکبی خاص است که از دیگر اسب ها به قوت و سرعت و هوشمندی ممتاز است و از راهی غیر عادی به دست پهلوان می رسد . در واقع وقتی پهلوان حماسی دیده به دنیا می گشاید مرکبی نیز که باید برو یال و کوپال پهلوانی او را بکشد و پهلوانان را در ستیز و آویز ممدکار باشد نیز در همان زمان پدید می آید .

رستم هنوز جوانی اندک سال است که از پدر می خواهد به میدان جنگ رود ولی پدر مخالفت می کند اما رستم با یاد آوری بعضی از کارهای پهلوانی خویش مصرا نه خواهان رفتن به جنگ است . از پدر می خواهد که برای جنگیدن گریز گران و اسبی تیز تک که در خور اوست قرار دهد .

زال گرز پدر خویش سام را به او داد و سپس به همراه پدر برای گزیدن اسب پیش گله ی اسبان که تمام اسبان زابلی و برخی اسب های کابل را در خود داشت ، رفت . اسبان یکایک از پیش رستم می گذشتند . . وی داغ اسبان را می خواند و هر اسبی که نظرش را می گرفت پیش می کشید و دستی بر پشت او می نهاد . رستم از بس اسبان را پیش کشید و دست بر پشتشان فشرد و آنان شکم بر زمین نهادند به تنگ آمد و از یافتن اسب خویش نومید شد تا آن که :

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ برش چون بر شیر و کوتاه لنگ

(شاهنامه : ۱۳۸۵ : ب ۵۹ ص ۱۳۱)

وی پیش می آید و با زدن مستی بر سر و گردن مادیان او را به کناری می افکند و پشتش را فشار می دهد ولی اسب عکس العملی نشان نمی دهد . اینجاست که رستم با شادمانی یقین کرد که اسب خاص خویش را به دست آورده است .

این رخش تا به حدی است که با شیر ژیان پنجه می زند . اصلا خان نخست از هفت خان رستم داستان شیر کشتن رخش است .

در خان سوم وقتی اژدها پدیدار شد رخش می کوشد رستم را بیدار کند و هنگامی که رستم با اژدها درگیر می شود اوست که به یاری سوار خود می آید و اژدها را به دندان می درد .

این رخش رخشنده بورابرش گاودم همه جا در سور و سوگ یار رستم است . وقتی تن رستم از باران تیر اسفندیار خونین شد رخش نیز از گزند آن تیرها بر کنار نماند . رستم خداوند وی بدو بسیار مهربان است . وقتی او را کوفته و سمش را بر اثر گذشتن در بیابان سنگلاخ خسته می بیند او را فرو می گذارد و پیاده به جنگ اشکبوس می رود .

اما شاید شگفت ترین حادثه ی زندگی این مرکب تیز تک واپسین واقعه ی اوست . زمانیکه رستم با شغاد و زواره برادر دیگرش به دشت شکار آمدند و به راه نمایی شغاد به سوی چاه ها رفتند ، تنها موجودی که خطر را حس کرد رخش بود :

همی رخش از آن خاک نو یافت بوی تن خویش را گرد کرده چو گوی

همی جست و ترسان شد از بوی خاک	زمین را به نعلش همی کرد چاک
دل رستم از رخس شد پر ز خشم	زمانه خرد را بپوشید چشم
یکی تازیانه بر آورد نرم	بزد تنگدل رخس را کرد گرم
چو او تنگ شد در میان دو چاه	ز چنگ زمانه همی جست راه
دو پایش فرو شد به یک چاهسار	نبد جای آویزش و کارزار
بن چاه پر حربه و تیغ تیز	نبد جای مردی و راه گریز
بدرید پهلوی رخس سترگ	برویال آن پهلوان بزرگ

(شاهنامه ۱۳۸۵ : ب ۱۶-۱۶۸)

سپری شدن روزگار پهلوانی به بزرگی رستم سخت دردناک است اما این خشم نابهنگام خود او بود که مایه مرگ او و رخس وفادارش شد . و سر انجام رخس و رستم را از چاه بر آوردند و با تشریفات شبیه آداب دفن به خاک سپردند .

پاره ها و بخش پاره های داستان

این داستان پنج پاره دارد که هر پاره شامل بخش پاره هایی است که به شرح ذیل می باشد :

• مقدمه ی داستان (۳۱ بیت)

سی و یک بیت نخستین حکم مقدمه ای برای داستان را داراست و فردوسی طی آن موضوعات زیر را طرح می کند :

- نحوه ی نقل داستان را توضیح می دهد .
- عزم خود را به پایان دادن به کار سرودن شاهنامه در صورت وفا کردن عمر اعلام می کند .
- سلطان محمود را می ستاید .
- از ناداری و پیری و روزگار ناخوش خویش سخن می گوید .
- موضوعات کلی شاهنامه را بر می شمارد .
- انگیزه های سه گانه ی خویش از سرودن شاهنامه را که آموزش خداوند ، خوشنامی پس از مرگ و دریافت دستمزد از پادشاه وقت است طرح می کند .
- نقل داستان را از زبان پیر دانش پژوه می آغازد .

(شاهنامه ، ۱۳۸۵ : ب ۱-۳۱)

فردوسی به جای فضا سازی (براعت استهال) از این مقدمه استفاده می کند و بر خلاف رستم و اسفندیار ، رستم و سهراب ، بیژن و منیژه و ... بدون هیچ زمینه سازی وارد اصل داستان می شود .

- آغاز داستان و چگونگی شکل گیری توطئه ی قتل رستم (۹۴ بیت)
- تولد شغاد از کنیزی نوازنده و خنیاگر
- پیش بینی ستاره شناسان در بیان شور بختی شغاد و خانمان براندازی او
- نیایش زال پس از شنیدن سخن ستاره شناسان
- بزرگ شدن شغاد پس از شیر خواری در دستگاه پادشاه کابلستان
- ازدواج شغاد با دختر کابل خدای
- ادامه باجگیری رستم از کابلستان پس از پیوند برادرش شغاد با کابل خدای
- طرح توطئه برای از میان برداشتن رستم از سوی شغاد و کابل خدای
- اجرای قسمت اول توطئه : جنگ ظاهری میان دو توطئه گر و قهر کردن شغاد از کابل خدای و رفتن او به نزد رستم
- لشکر آراستن رستم به عزم جنگ با کابلیان پس از شنیدن سخنان نیرنگ آلود شغاد
- متقاعد کردن رستم توسط شغاد که لشکر کشی به کابل ضرورت ندارد .

(شاهنامه ۱۳۸۵ : ب ۳۲ - ۱۲۴)

- عملی شدن نقشه ی قتل رستم (۴۵ بیت)
- اجرای قسمت دوم توطئه : آماده کردن چاهسار و تعبیه ی تیغ ها و نیزه ها در بن چاه ها و پوشاندن سر آنها در نخجیر گاه کابل
- آمدن رستم با زواره و صد سوار و صد پیاده به همراهی شغاد به کابل
- اجرای قسمت سوم توطئه : زنده خاکی دروغین پادشاه کابل
- زنده خاکی دادن رستم به شاه کابل و گذشتن از سر تقصیر او
- پذیرایی کردن کابل خدای از رستم و همراهان او و تحریک او به شکار در اثنای بزم .
- رفتن رستم و زواره با یاران به نخجیر گاه
- تعلل ورزیدن رخس از رفتار در نزدیکی چاهسار به علت بوی خاک نمناک و مشکوک شدن به راه
- پیش راندن رستم رخس را به ضرب تازیانه

- به نتیجه رسیدن توطئه : سرنگون شدن رستم و رخس در چاه و به سختی مجروح شدن آنها
- بالا کشیدن رستم خود را از چاه به چالاکی

(شاهنامه ۱۳۸۵ : ب ۱۲۵ - ۱۶۹)

- کین خواهی رستم قبل از مرگ (۴۳ بیت)
- آمدن شغاد بر بالای چاهی که رستم درون آن است و گفت و شنود بین آنها
- آمدن کابل شاه بر چاهی که رستم در آنجاست و گفت و شنود بین آنها
- طرح توطئه از سوی رستم برای انتقام گرفتن از شغاد با تقاضای زه کردن کمان و در اختیار قرار دادن آن دو تیر به بهانه جلو گیری از خورده شدن از سوی درندگان پیش از مرگ
- به اجرا در آمدن قسمت اول توطئه ی رستم از سوی شغاد : زه کردن کمان و در اختیار رستم قرار دادن آن با دو تیر
- اجرای قسمت دوم توطئه توسط رستم : تیر در کمان نهادن و دوختن شغاد و درخت با یکدیگر و از پا در آوردن او با رها کردن دومین تیر
- پناه گرفتن شغاد در پس چنار پیری که ساقه اش در اثر گذشت روزگاران پوک شده بود .
- سپاسگذاری رستم از خداوند به خاطر گرفتن کین خویش در واپسین لحظه های حیات
- مرگ رستم و زواره و شغاد

(شاهنامه، ۱۳۸۵ : ب ۱۷۰ - ۲۱۲)

- پایان داستان :

الف (تدفین جنازه های رستم و رخس (۶۷ بیت)

- آگاهانیدن سوار از خطر جسته ، زال را از مرگ رستم و زواره یاران

- سوگواری زال در مرگ پسران خویش

- رفتن فرامرز به کابل و آوردن جنازه ی رستم و لاشه ی رخس به زابلستان

(شاهنامه، ۱۳۸۵ : ب ۲۱۳ - ۲۸۰)

ب (کین خواهی فرامرز (۳۳ بیت)

- بازگشت مجدد فرامرز با سپاه کابل و گرفتن کین پدر با کشتن شاه کابل و خاندان او و سوزاندن شغاد و درخت و زمین .

- نشستن فرامرز، خاندان زال و زابلستانیان به سوگ رستم و زواره

(شاهنامه، ۱۳۸۵: ب ۲۸۱-۳۱۳)

و سر انجام با ذکر داستان عامیانه ای که گفت و شنودی است بین زال و رودابه در (۲۱ بیت) بخش پهلوانی شاهنامه به پایان می رسد .

گفت و شنود های داستان

« گفت و گو در داستان یکی از عناصر مهم است پیرنگ را گسترش می دهد و درون مایه را به نمایش می گذارد و شخصیت ها را معرفی می کند و عمل داستانی را به پیش می برد ، گفت و گو به داستان نیرو می دهد و زندگی می بخشد .

گفت و گو اغلب بخش بیشتر داستان ها را به خود اختصاص می دهد حتی در داستان هایی که تحرک و هیجان زیاد است و بر محور عمل جسمانی و زور آزمایی و مسابقات می گردد فقط درصد کمی از داستان به دویدن ، تیر انداختن ، کشتی گرفتن ، کشت و کشتار می گذرد و باقی به گفت و گو درباره ی آنها اختصاص می یابد . در واقع گفت و گو در حکم عمل داستانی است . زیرا در گفت و گو هم چیزی اتفاق می افتد چیزی که بر اثر صحبت دو نفر با هم صورت می گیرد . از این گفت و گو حالت ایستایی ندارد و پویایی آن به داستان طراوات و تحرک می دهد» (میر صادقی ، ۱۳۷۶ : صص ۴۶۱ و ۴۶۲) .

با این توصیف مهمترین گفت و شنودهای این داستان عبارتند از :

- گفت و شنود شغاد و کابل خدای : که طی آن دو قهرمان کشتن رستم را به مدد نیرنگ جنگ ساختگی با یکدیگر و قهر کردن شغاد و رفتن به زابل و کشاندن رستم به کابل می بسیجند .

- گفت و شنود پرخاش آلود کابل خدای و شغاد : درباره ی بی مهری رستم نسبت به برادر خویش که با تبانی قلبی در حضور بزرگان صورت می پذیرد .

- گفت و شنود میان رستم و شغاد : که طی آن رستم حال و روز برادر را جویا می شود . او را از نامهربانی شاه کابل نسبت به خویش و اهانت به جهان پهلوان گلایه می کند .

- گفت و شنود میان رستم و شغاد : طی آن شغاد رستم را متقاعد می کند که لشکر کشی به کابل ضرورت ندارد و قرار می شود که رستم و زواره با صد پیاده و صد سوار به کابل بروند .

- گفت و شنود میان رستم و شغاد : رستم شغاد را از بابت شرکت در توطئه ی قتل خویش سرزنش کرده و از او می خواهد که با فرامرز برادری کند و شغاد از مرگ نزدیک رستم اظهار شادمانی کرده و خرسندی خویش را از اینکه دیگر کابلیان ناگریز به باجگذاری زابلیان نیستند بیان می کند .

- گفت و شنود میان رستم و شاه کابل : که رستم مرگ را سر انجام آدمی می داند و به کابل شاه می گوید همه از پس یکدیگر خواهیم رفت و فرزندم فرامرز به کین خواهی من تو را نابود خواهد کرد.

کنش‌ها	شخصیت‌ها
۱- شغاد را می زاید .	مادر شغاد (کنیزی گمنام)
۱- خیر مرگ رستم و زواره و یاران را به زال می رساند .	سوار از مرگ جسته
۱- در نخجیر گاه خطر را حس می کند و از رفتن سر باز می زند .	رخش (یار با وفا)
۱- همراه برادر به کابل می رود . ۲- درون یکی از چاه‌های تعبیه شده در نخجیر گاه می افتد و می میرد.	زواره
۱- درغم ازدست دادن فرزند بسیار سوگواری می کند . ۲- با زال گفتگو می کند و زال او را دلداری می دهد . ۳- غذا نمی خورد و بیمار می شود و کارش به جنون می کشد . ۴- بعد از مدتی بهبودی می یابد. ۵- غم فرزند را می پذیرد و برای او طلب مغفرت می کند .	رودابه
۱- با شنیدن شوم بختی شغاد به درگاه خداوند نیایش می کند . ۲- شغاد را به کابل می فرستد . ۳- در مرگ پسران ناله و زاری می کند . ۴- فرامرز را به کابل برای آوردن جنازه های رستم ، زواره و رخش می فرستد . ۵- جنازه ها را باشکوه بسیار تدفین می کند . ۶- با رودابه گفتگو می کند و او را دلداری می دهد .	زال
۱- فرمان پدر بزرگ را در باز گرداندن جنازه ها اطاعت می کند . ۲- بر جنازه ی پدر در نخجیر گاه کابل سوگواری می کند . ۳- آیین تشیع و تدفین را با شکوه و احترام فراوان انجام می دهد . ۴- سیاهی برای نبرد با کابل شاه برای انتقام گرفتن آماده می کند . ۵- به کابل حمله می کند و شاه کابل را می کشد . ۶- چهل تن از نزدیکان کابل شاه را در همان چاه‌ها سرنگون می کند . ۷- جنازه ی شغاد و نخجیر گاه کابل را به آتش می کشد .	فرامرز
۱- شغاد را بزرگ می کند . ۲- شغاد را به دامادی برمی گزیند . ۳- با شغاد خلوت می کند و نقشه ی قتل رستم را می کشند .	

<p>۴- مجلس بزمی برپا می‌کند و نقشهٔ خشم‌گرفتن به شغاد را عملی می‌کند.</p> <p>۵- افرادی را به نخجیرگاه می‌فرستد تا آنجا را برای قتل رستم آماده کنند.</p> <p>۶- با آمدن رستم به کابل زنه‌ار خواه به استقبالش می‌آید و از رستم عذر خواهی می‌کند.</p> <p>۷- جشنی به افتخار آمدن رستم بر پا می‌کند.</p> <p>۸- از رستم برای رفتن به نخجیر گاه دعوت می‌کند.</p> <p>۹- برسر چاهی که رستم درون آن است می‌آید و با او گفتگو می‌کند.</p> <p>۱۰- با فرامرز نبرد می‌کند و سرانجام کشته می‌شود.</p>	<p>کابل شاه (بازیگر حرفه‌ای)</p>
<p>۱- با دختر کابل شاه ازدواج می‌کند.</p> <p>۲- با کابل شاه برای به دام انداختن رستم گفتگو می‌کند.</p> <p>۳- در خلوت با کابل شاه نقشه‌ی قتل رستم را می‌کشد.</p> <p>۴- در مجلس بزم کابل شاه مست می‌شود و ادعای بزرگی می‌کند.</p> <p>۵- از شاه کابل زمانی که بر او خشم می‌گیرد ناراحت می‌شود.</p> <p>۶- به زابل می‌آید و با زال و رستم دیدار می‌کند.</p> <p>۷- ماجرای خشم کابل شاه به او و تحقیر کردنش در حضور بزرگان را برای رستم بیان می‌کند.</p> <p>۸- رستم را متقاعد می‌کند از اینکه دیگر نیازی به لشکر کشی به کابل نیست.</p> <p>۹- سواری را به کابل برای آگاهانیدن کابل شاه از آمدن رستم به آنجا می‌فرستد.</p> <p>۱۰- به همراه رستم و زواره و یاران به کابل می‌آید.</p> <p>۱۱- همراه با رستم به نخجیرگاه می‌رود.</p> <p>۱۲- بر بالای چاهی که رستم درون آن است می‌آید و با او گفتگو می‌کند.</p> <p>۱۳- درخواست رستم را انجام می‌دهد. (کمان و دوتیر به او می‌دهد).</p> <p>۱۴- از پرتاب تیر رستم می‌ترسد و پشت درخت چنار پناه می‌گیرد.</p> <p>۱۵- توسط تیر رستم به درخت دوخته می‌شود و می‌میرد.</p>	<p>شغاد (روایه)</p>
<p>۱- با شغاد دیدار می‌کند و جویای حال او می‌شود.</p> <p>۲- از رفتار شاه کابل نسبت به شغاد خشمگین می‌شود.</p> <p>۳- لشکری را برای نبرد با کابل شاه تدارک می‌بیند.</p> <p>۴- از لشکر کشی به کابل منصرف می‌شود.</p> <p>۵- با صد سوار و زواره به کابل می‌آید.</p> <p>۶- با شاه کابل دیدار می‌کند و او را می‌بخشد.</p> <p>۷- در مراسم جشن کابل شاه شرکت می‌کند.</p> <p>۸- درخواست کابل شاه را برای رفتن به نخجیر گاه می‌پذیرد.</p> <p>۹- برای رفتن به نخجیرگاه مهیا می‌شود.</p> <p>۱۰- در نخجیرگاه از رفتار رخس خشمگین می‌شود و به او تازیانه می‌زند.</p> <p>۱۱- در یکی از چاه‌های نخجیر گاه فرو می‌افتد و زخمی می‌شود.</p> <p>۱۲- خود را از ته چاه به چالاک‌ی بالا می‌کشد.</p>	<p>رستم</p>

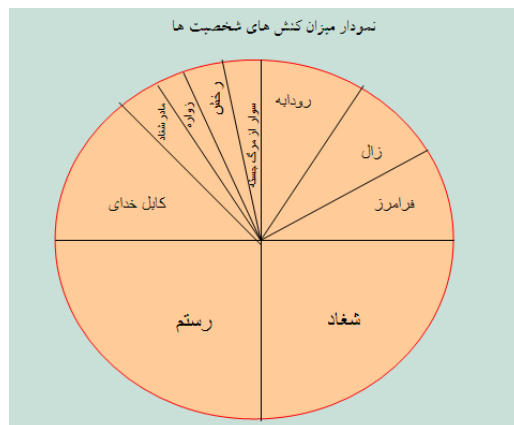
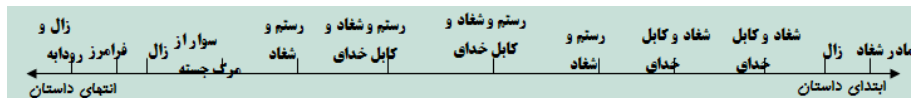
<p>۱۳- در لحظه های آخر حیات با شغاد گفتگو می کند .</p> <p>۱۴- در لحظه های آخر حیات با کابل شاه گفتگو می کند .</p> <p>۱۵- از شغاد درخواست می کند که کمان و دو تیر پیش او بنهد .</p> <p>۱۶- تیری به سمت شغاد پرتاب می کند و او را به درخت می دوزد .</p> <p>۱۷- به درگاه خداوند نیایش می کند.</p>	
--	--

نتیجه گیری

در کل می توان گفت (رستم و شغاد) داستانی رزمی با محتوایی تراژیک و منطقی واقع گراست که فردوسی آن را در ۳۳۴ بیت که جمعا ۱۸۰ بیت آن یعنی از بیت ۳۲ تا بیت ۲۱۲ متن داستان و ۱۵۴ بیت آن از دو سو مقدمات و موخرات است به نظم کشیده است .

چیره زبانی او در این داستان آن جاست که می تواند دو کردار فریب آگین از دو نیرنگ باز را در کنار هم چنان بنشانند که یکی شادی و دیگری اندوه در درون شنونده به بار آورد.

این داستان ۵۵ کنش دارد که ۳۲ کنش آن به سه شخصیت اصلی داستان (رستم ، شغاد و کابل خدای) و ۲۲ کنش به شخصیت های فرعی داستان اختصاص دارد



منابع و مأخذ

- محجوب، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، *آفرین فردوسی*، انتشارات مروارید، تهران.
- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، *از رنگ گل تا رنج خار*، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- پراپ، ولادیمیر، *ریخت شناسی قصه های پریان*، (۱۳۶۸)، ترجمه ی فریدون بدره ای؛ نشر توس؛ تهران
- اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۸۷)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- بالایی، کریستف و میشل کویی پرس، *سر چشمه های داستان کوتاه فارسی*؛ (۱۳۶۶)، ترجمه ی احمد کریمی حکاک؛ نشر معین؛ تهران
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه* (بر اساس چاپ مسکو)، (۱۳۸۵)، انتشارات پیمان، تهران.
- میر صادقی، جمال، (۱۳۷۶)، *عناصر داستان*، انتشارات سخن، تهران.
- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۹)، *فردوسی و شاهنامه*، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.